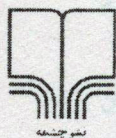


- جهان نو -

برنده‌ی جایزه‌ی پولیتزر ۱۹۹۷

# فیلیپ راث یکی مثل همه

ترجمه‌ی پیمان خاکسار



نور چشمه

اطراف قبرش در گورستان مخروبه چند نفری از تبلیغات‌چی‌های نیویورکی، که سابق همکاریش بودند، جمع شده بودند و از انرژی و ابتکارش یاد می‌کردند و به دخترش نانسی می‌گفتند که همکاری با او تا چه حد لذت‌بخش بوده. چند نفر هم از استارفیش بیچ آمده بودند، از شهرک بازنشستگان جرزی که او از عید شکرگزاری سال ۲۰۰۱ در آن‌جا سکونت داشت — همگی شان هم سالمندانی که همین اواخر برای شان کلاس نقاشی گذاشته بود. دو پسرش هم آن‌جا بودند، رندی و لانی، دو مرد میان‌سال که حاصل ازدواج اول ناموفقش بودند. پیش مادرشان بزرگ شده بودند و طبیعتاً نکات مثبت چندانی از پدرشان نمی‌دانستند و بیشتر فکر می‌کردند آدم مزخرفی بوده که حالا هم مرده، و فقط از سر انجام وظیفه آمده بودند. برادر بزرگش هاوی و زن برادرش هم آن‌جا بودند، شب قبل با هواپیما از کالیفرنیا آمده بودند. یکی از سه همسر سابقش هم آمده بود، فیبی، زن دومش و مادر نانسی. زنی قدبلند، با موهای سفید کم‌پشت که دست راستش بی‌حرکت پهلویش آویزان بود. وقتی نانسی از او پرسید که آیا دوست دارد حرفی بزند، اول باخجالت سر تکان داد، ولی بعد جلو رفت تا با صدای ملایمش چند کلمه صحبت کند. نطقش به‌خاطر ضعفی که داشت ناتمام ماند. «باور